

دیوان حافظ



برائے مسیحی و غریب



حافظه شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق
[دیوان]

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی / باهتمام محمد
قزوینی، قاسم غنی. -- تهران : پیمان ، ۱۳۸۴ . ۳۸۴ ص.

ISBN 964-5981-75-1 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیفا.

۱. شعر فارسی -- قرن ۸ق. الف. قزوینی، محمد، ۱۲۵۶ - ۱۳۲۸،
مصحح. ب. غنی، قاسم، ۱۲۷۷ - ۱۳۳۱، مصحح. ج. عنوان.

۸۴۱ / ۳۲

PIR ۵۴۲۴

۸۴-۳۷۷۹۶

کتابخانه ملی ایران

ژئ ۱۳۸۴

دیوان حافظ شیرازی

علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی

ناشر: پیمان

چاپ: فراین - تیراژ: ۵۰۰۰

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۴

شابک: ۷۵-۱-۵۹۸۱-۹۶۴

آدرس: میدان انقلاب، کارگر جنوبی، خیابان روانسر، پلاک ۲۴۴

تلفن: ۶۶۴۹۹۱۸۴-۶۶۴۰۰۹۳۱

قیمت: با قاب: ۴۵۰۰ تومان - بدون قاب: ۳۵۰۰ تومان

به نام آنکه جان را فخرت آموخت

خواجه شمس الدین محمد بن محمد بن محمد حافظ شیرازی نه تنها از بزرگترین شاعران نغزگوی ایران که به گمان این حقیر از نوادشهر و غزل در جهانست. ستاینده گان او در زبان فارسی خارج از شمار و عده ی شتاقان و مریدان او در جهان بسیارند و کسانی چون کوه آرزو مند نوشیدن نغمه ی از آن شرابند که مستی اش جاودانه است و خواجه حافظ شهنشاهی از آن شراب دارد. حافظ که بی گمان غزل فارسی و ادا را دوست چنانکه حماسه سرایی و ادا را و دیون حکیم ابوالقاسم فردوسی؛ به لحاظ خیل کشیده شتاقان و علامتندان اشعارش از دیر باز مورد اقبال خاص و عام بوده و به همین خاطر نیز غزلیاتش از دست اندازی مصون نمانده است. علاوه بر دخل و تصرف در غزلیات شورانگیز حافظ - که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد - زندگی و اصل و نسب او نیز مورد توجه بوده و هر کس به فراخور به آن پرداخته است. زنده یاد محمد قدسی از مصححان دیوان خواجه، در مقدمه ی دیوان حافظ در مورد اصل و نسب او می نویسد: «... پدر آن جناب (خواجه حافظ) از اهل توی و سرکان همدان بوده به شیراز آمده متوطن گردیده، تولد خواجه علیه الرحمه در شیراز بوده در آنجا تحصیل

کرده چندی در خدمت مولانا شمس الدین عبداللہ شیرازی قلم نهاده و...»

استاد و بیچ اللہ صفایام پدر حافظ را با استناد به تقریرات تذکره نویسان «بهاء الدین» نوشته است: «... تذکره نویسان نوشته اند که اجداد او اصلاً از کوپای (کوپسایه) اصفهان بوده اند و نیای او در ایام حکومت اتابکان سلغری از آنجا به شیراز آمد و در همان شهر متوطن شد... پدرش «بهاء الدین محمد» بزرگانی می کرد و مادرش از اہل کازرون و خانی ایشان در دروازه ی کازرون شیراز واقع بود...»

درباره ی زادگاه حافظ بهمان متفق القولند کہ «ولادتش در شیراز اتفاق افتاده است...» «... ولادت حافظ در اوایل قرن ششم هجری، حدود سال ۷۲۷ هجری در شیراز اتفاق افتاد. او به سال کوچتر از برادران خود بود. بعد از مرگ بهاء الدین پسران او پراکنده شدند و شمس الدین محمد کہ خرد سال بود با مادر شیراز ماند و روزگار آن دو به تهیدستی می گذشت...»

در تذکره ی میخانه درباره ی دوره ی کودکی و نوجوانی حافظ آمده است کہ حافظ پس از مرگ پدر بر اثر فقر و تهیدستی به ناچار باید بخشی از بار سنگین بهرینه ی زندگی را بر دوش ناتوان خود حمل می کرد. او بجز اینکه به مرحله ی تمیز رسید در ناوایی محله به خمیرگیری مشغول شد...

عشق تحمیل کالات او را به بکتب خانہ کشانید. «... وی چند گاهی ایام را بین کسب معاش و آموختن سواد می گذرانید...»

پس از این مرحله بود که زندگانی حافظ دچار دگرگونی شد و او در طریقتی سه‌ار گرفت که جهان را بر آن داشت تا به عنوان یکی از بزرگان و نوادشهر و ادب به او توجه کند و تا جهان باقی ست بیادش داشته باشد.

حافظ در مرحله‌ای که ذکر شد در صحرای طالبان علم درآمد و مجالس درس علما و ادبای زمان را در شهری که به آن علاقه داشت و به خشت‌خشت آن محرمی و رزید، درک کرد.

بنابگفته‌ی محمد گلندام، جامع دیوان حافظ در می‌یابیم که حافظ در دورشته از دانشهای زمان یعنی شرعی و علوم ادبی کار می‌کرد و هر دورشته را پی می‌گرفت. ماجرایی از برداشتن کلام الله مجید و «قرآن زربخوانی» با چارده روایت لازم به ذکر مجید نیست. ناکفته‌مانده در دوره‌ی بی که حافظ تربیت می‌شد، اگرچه شیراز به لحاظ سیاسی وضعیت آرام‌باشناقی نداشت، اما یکی از مراکز بزرگ علمی و ادبی ایران و جهان اسلام محبوب می‌شد.

در سراسر دیوان حافظ به ابیاتی بر می‌خوریم که به صراحت به تأثیر قرآن در زندگی او اذعان داشته است:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

و یا

عشق رسد به فریاد از خود به سان حافظ قرآن زربخوانی با چارده روایت

و یا:

ندیم خوشتر از شرتو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری

باشتاب باید زندگی حافظ را مرور کنیم و آنگاه به خصوصیات دیوان حافظ تصحیح زنده یاد قزوینی با حمایت و همراهی دکتر قاسم غنی بپردازیم.

چنانکه از نوشته دانی محقق و محبان و پژوهندگان برمی آید، حافظ به زادگاهش شیراز علاقه‌ی بسیار داشت و برخلاف سعدی که دل به سیر و گشت و جهانگردی و سیاحت خوش داشت او به شیراز و وضع بی‌مثالش خنود بود. بستی به شیراز را می‌توان در بسیاری از ابیات حافظ سراغ گرفت:

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش خداوند آنقدر از از زوالش

و یا:

به وسای می‌بائی که در جنت نخواستی یافت کنار آب رکن آباد و گلکشت مصلی را

محققان و حافظ‌شناسان دلیل اقامت دانی خواجه را بستگی به شیراز و موقعیت طبیعی و اجتماعی و علمی آن دانسته‌اند.

در بسیاری از مطالبی که پیرامون حافظ و زندگی او نوشته شده به دو مورد مفرک و کوتاه مدت او اشاره شده است که ذکر مختصر آنها خالی از لطف نیست:

کیبار، در زمانی که سلطان محمود گسنی (۷۸۰-۷۹۹ هجری) پسر علاء الدین جن کاکو بهمنی حکومت

داشت شهرت شاعر نوازی او و وزیرش میر فیض الله انجوبه فارس و جمع علماء و ادبای شیراز رسید، خواجه علاقمند شد دیداری از دکن داشته باشد. وقتی خبر این علاقه مندی به میر فیض الله انجوبه وزیر سلطان محمود رسید، اسباب سفر را فراهم کرد و پیغام داد: «اگر به این حدود تشریف شریف ارزانی فرمود و ملک دکن را به وجود فیض بخش خویش رشک فردوس برین گردانند امانی این دیار شکر قد و مسمیت لزوم به جای آورده تفسیر حصول مطالب و مقاصد روانی شیراز خواهند کرد.» پس از این مقدمات و به قول زنده یاد قدسی که از محمد قاسم فرشته نقل می کند: «میرزا فضل الله انجوبه در دکن منصب صدارت داشت جزوی زراعت خجست خواجه فرستاد به شیراز تا تدارک سفر کند خواجه برخی را صرف ادای قروض نموده در شهری بقصد و همتا دوسه از شیراز حرکت کرده به جزیره بهر فرآمده به گیتی هوار شد قضا را هنوز گشتی روانه نشده بود (که) با مخالف و زید دیار را به شورش آورد خواجه از آن سفر متفرگ گفت که بعضی از دوستان را که در هرمنه و داع نموده ام ایشان را دیده در ساعت بر می گردم. به این بهانه از گشتی بیرون رفت و غنی گفت نزد میرزا فضل الله فرستاد و خود به شیراز شافت:

دمی بانم به سر بردن جهان کمیرنی ارزو بی بفروش دلق ما کزین بختبرنی ارزو

معروف است که چون میر فیض الله انجوبه غزل و داستان سفر را تمام حافظ را به سمع محمود شاه رسانید پادشاه فرمان داد بهزار تنگه طلا به ملا محمد قاسم شهدی که از فضلای دولت صحن دکن بود و بهند

تا امتحانی هندی بخرد و برای حافظ به رسم پیش ببرد.

کیبار دیگر حافظ از شیراز به یزد که در دست شعبی از شایر ادگان آل مظفر بود، رفت ولی زود از اقامت در آنجا دلگیر شد و در غزلی بزرگشت خود به شیراز را آرزو کرد.

دلم از دشت زندان اسکندر گرفت رخت بربندم و تا ملک سلیمان بروم
حافظ مانند بکوینده می شخری به گوشه گیری و دل سپردن به عالم تخیلات شاعرانه‌ی خود بیشتر از هر چیز دیگر عادت داشت و به همین خاطر تا پایان عمر در شیراز ماند.

مورخان تاریخ وفات حافظ را به سال ۷۹۲ هجری نوشته اند. قدیمترین قول در این باره مربوط به محمد گلندام جامع دیوان حافظ است. پاره‌ای نیز مانند رضا قلیخان هدایت صاحب ریاض العارفین تاریخ وفات حافظ را به ۷۹۱ هجری نوشته اند. اما قول معتبرتر را باید از محمد گلندام جامع دیوان که در سال مانی همدرس حافظ بوده، پذیرفت.

دباره مدفن خواجه بیکان متفق القولند که در شیراز است و متاخرین و متقدمین را در این مورد تردیدی نیست. در مورد زندگی حافظ اطلاعات محدود است و مواردی افسانه مانند نیز در این رابطه وجود دارد. در اینجا نیست به باجرامی عشق اوبه دختر بی به نام «شاخ نبات» اشاره کنیم که همان داستانها به نامی گوید که خواجه عاقبت او را به عقد مزاجت خود درآورد. اما حافظ در اشعار خود از فقدان محبوبی سخن به میان می آورد که مربوط به سال ۷۶۴ یعنی سی و هشت سالگی اوست. خواجه در چند غزل نیز به مرگ عزیزانی از جمله فرزند خود اشاره می کند:

دلا دیدی که آن سرزانه فرزند چه دید اندر جسم این طاق رنگین
به جای لوح مسین در کنارش فلک بر سر نهادش لوح سنگین

به هر حال «حافظ مردی بود اویسب عالم به علوم ادبی و شرعی مطلع از دقائق حکمت و تحقیق عرفان...»
خواجه مطالعه می نمود در ادب فارسی بخصوص دیوانهای شرای پاری کوی داشت بهترین
غزلهای شاعرانی چون مولوی، کمال همدی، بهرام، اودهی و خواجو... را استقبال کرده
است علت اینکه حافظ را در شعر دنباله رو خواجو معرفی می کنند این است که خواجو مدتی در شیراز
توقف بوده و حافظ با او مرادوده داشته و از محضرش بهره مندی شده است.

بنابه نوشته‌ی زنده یاد محمد قزوینی عده‌ی غزلیات حافظ که نسخه‌ی خطی خلفای آمده و اساس کار
او نیز بوده چهارصد و نود و شش غزل است. این نسخه که در تاریخ کتابت آن سی و پنج سال بعد
از وفات خواجه است نزدیکترین نسخه کتابت شده به زمان شاعر است.

اگر از نسخه‌هایی که تا قرن نهم کتابت شده بگذریم در نسخه‌های مربوط به قرن دهم و قرنهای بعد از آن
عده‌ی غزلیات و تعداد ابیات آن رو به افزایش گذاشته اما از قرن سیزدهم تا کنون این روند
متوقف شده و عده‌ی غزلیات در همان حد کمتر از شصت و نود غزل باقی مانده است.

یکی از دلایلی که نسخه برداران به غزلیات خواجه توجه داشته و گاه اشعار خود را دارد و دیوان او
می کرده اند ارزش و اعتبار اشعار است. شاید به این ترتیب می خواسته اند وجه ضمانتی برای

ماندگاری اشعار خود بیابند.

دورودی نیز آمده است: «یکی از سلاطین عصر خواجه راجوب زده دیوانش را در آب افکند پس از فوت خواجه پشیمان شد. ثانیاً خواست اشعارش را جمع نماید گفت: هر کس شعری از خواجه آورد مستوجب جایزه خواهد بود جمعی اشعاری چند به اسم خواجه به حضرت سلطان بردند و با اشعار خواجه خلط نمودند از قبیل غرضهایی که در حرف ثانی مثله و ذال معجمه و از این قبیل...» البته قریب به اتفاق محققان و پژوهشگران این موضع را خطا دانسته و پذیرفته اند و آن را از حمله افغانه یابی دانسته اند که پیرامون زندگی و شعر خواجه وجود دارد.

حافظ از میان امرای عهد خود، که ستاره‌ی هر یک چندگاهی می‌درخشید و پس رو به افول می‌نهادند، چند تنی را در اشعار خود ستوده است و یا به درک محضرشان اشاره کرده است. یکی از امرا ابوالحاق (مقتول به سال ۷۵۸ هجری) و دیگر شاه شجاع (درگذشته به سال ۷۸۶ هجری) خواجه در همان حال با سلاطین ایلمکانی (جلایریان) که در بغداد حکومت داشتند در ارتباط بود. از این جماعت سلطان احمد بن شیخ اویس (۷۸۴-۸۱۳ هجری) را ستوده است. از میان رجال شیراز از خوان نعمت و کرامت حاجی قوام الدین محمد صاحب عیار کلاشیر شیراز و وزیر شاه شجاع (متوفی ۷۵۵ هجری) و حاجی قوام الدین حسن تغاجی (متوفی به سال ۷۵۴ هجری) بهره‌مندی شد و در اشعار خود از آنها یاد کرده است.

خواجه حافظ کبار هم به مناسبتی از سلطان غیاث الدین بن سلطان بکنند فرمانروای بنجال که
از سال ۷۶۸ هجری بر تخت سلطنت بنجال جلوس کرده بود، یاد کرده است. در آن ایام سلطان
غیاث الدین مصرای با مضمون «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود» نزد حافظ فرستاد تا
خواجه آن را تمام کند. حافظ غزلی را به مطلع زیر برای او باز فرستاد:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود وین بحث با ثلاثی غساله می رود

به این مناسبت خواجه سلطان غیاث الدین را در پایان غزل آورده است.

حافظ علاوه بر غزلهای بی بدیل و نظیر که پیش از این گفتیم عده آنهارا کمتر از پانصد غزل ذکر
کرده اند حدود ۳۵۰ قطعه، حدود ۲۵۰ رباعی، ساقی نامه، شمه نامه و شنوی نیز دارد اما شهرت
عالمگیر او به خاطر غزلیاتی است که او را به مرحله‌ی لسان الغیب رسانده و بیشتر زبانهای دنیا ترجمه
شده است.

طبیعی است که بزرگواری چون او مورد حمد و بی مهری سنگ نظران نیز قرار گیرد و عماد فقیه
کرمانی که سبیل زهد ریایی و تقا هر بوده همواره قصد اذیت خواجه را داشته باشد؛ چرا که کلام
رسواکنده‌ی حافظ بُرنده تراز بر خنجر بی قلب سالوس و ریاری می‌شکافد:

ای بیک خوشخرام که خوش می روی به نا غره شو که کربه‌ی عابد من از کرد

مختصر مطلب چنین است که عماد کرمانی کربه‌ای داشت تعلیم دیده و دست آموز که یاد گرفته بود

بهنگام نماز در کنار عدا بایستد و حرکات او را تقلید کند و همراه او خم و راست می‌شود که رکوع و سجود کرده باشد. شاه شجاع این کار را محل برکرامات عادی می‌کرد و همیشه با خلوص در اعزاز و اکرام او می‌کوشید (عاد) انتشار کرمی خواجه را محل موقعیت خویش می‌دانست در مقابل غزل شیوای حافظ با مطلع زیر گفته کرمی آغاز کرد:

در همه دیر معان نیست چو من شیدایی خرقه جایی کرد باده و دفت جایی
در مقابل مطلع غزل که می‌فرماید:

کر سلفانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردا یی
تحریک شدگان زاهد ریایی و معاندین گفته از این قول معلوم می‌شود که خواجه به معاد قائل نیست و در صد و صد و حکم تفسیر و فتوای ریختن خورش بر آمدند. خواجه مضطرب نزد زین الدین شیخ الاسلام تپا بدی که در آن موقع در شیراز بود شافت و ماجرار در میان گذاشت شیخ فرمود متی مقدم بریت مورد نظر بنویسد که به آن مفهوم نقل قول بدید و بلا از خود بگرداند و رفع قحمت شود. خواجه نیز فرمود:

این حدیث چه خوش آمد که سحر که می‌گفت برد میکده بی باد و فونی ترسانی
قبل از آن بیت قرار داد و از دام بلا به سلامت رسید.

